

This is a Persian translation of
Ernest Mandel,
"L'Economie Socialiste"
Traité d'économie marxiste, Tome IV, 1962, Paris.
Translated by: H. Vaziri



Ernest Mandel	مؤلف :
L'Economie Socialiste	عنوان اصلی :
Traité d'économie marxiste, Tome IV, 1962, Paris	مأخذ اصلی :
اقتصاد سوسیالیستی، فصل 17، علم اقتصاد	عنوان فارسی :
هوشنگ وزیری	مترجم:
انتشارات خوارزمی ، ۱۳۵۹، تهران	انتشارات :
۱۳۵۹	چاپ اول :
http://www.iran-echo.com/mandel	چاپ الکترونیکی : آرشو اینترنتی ارنست مندل

مناسب در مبارزه برای توده‌ها در جهت دفاع از خود طی یک دوره‌ی کامل، دشوارتر نموده است.

بحران اعتبار

تسلیم سوسیال دموکراسی هم زمان شده است با فشار سیاسی و ایدئولوژیک ناشی از بحران در نظام‌های اروپای شرقی، اتحاد شوروی سابق، جمهوری خلق چین و هندوچین که به یک بحران عمیق و تقریباً سراسری دامن می‌زند، و باعث کاهش اعتبار سوسیالیسم می‌گردد. از نگاه اکثریت عظیمی از جمعیت سیاره، دو تجربه‌ی اساسی برای ساختمان یک جامعه بی طبقه، استالینیستی/ مابعداستالینیستی/ مائوئیستی و سوسیال دموکراسی شکست خورده‌اند.

البته توده‌ها به خوبی درک می‌کنند که یک تلاش معین برای هدف عمومی رادیکال اجتماعی شکست خورده است. اما این به آن معنی نیست که تحولات مشخصا با اهمیتی را منفی ارزیابی کرد که در واقعیت اجتماعی به نفع استثمارشدگان صورت گرفته است. در این مورد اخیر، ترازنامه بیش از 150 سال جنبش بین‌المللی کارگران و همه گرایشات آن مثبت است.

اما این تفاوت دارد با آن که میلیون‌ها کارگر باور داشته باشند که همه مبارزات بی-واسطه به طور روزافزونی منجر به مبارزه برای سرنگونی سرمایه‌داری و ایجاد جامعه بی طبقه عاری از استثمار، سرکوب، بی‌عدالتی و خشونت توده‌ای خواهد شد. در صورت فقدان چنین باوری، مبارزات بی‌واسطه پاره پاره و ناپیگیر بوده و فاقد اهداف سیاسی عمومی است.

ابتکار سیاسی در دست امپریالیسم، بورژوازی و نمایندگان آن قرار دارد. این را به روشنی در اروپای شرقی می‌توان مشاهده کرد، جایی که سقوط دیکتاتوری

سوسیالیسم و آینده

برگردان: س. روستا

از اواسط دهه‌ی هفتاد تعادل نیروهای طبقاتی در مقیاس جهانی به هم خورده است. علت اساسی آن را باید در گسترش موج رکود مزمن در اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری هم راه با بیکاری روزافزون و مداوم جستجو کرد. بیکاری در کشورهای امپریالیست از 5 میلیون به 50 میلیون افزایش یافت. در جهان سوم این رقم به 500 میلیون رسید و در کشورهای اخیر این به آن معنی است که 50 درصد از جمعیت یا بیش‌تر از آن بیکار بوده‌اند.

این افزایش عظیم بیکاری و ترس از بیکاری میان شاغلان، طبقه کارگر را ضعیف کرده است و تهاجم سرمایه‌داری جهانی را تسهیل کرد تا از طریق کاهش دستمزدهای واقعی و قطع هزینه‌های اجتماعی و زیرساختی سود خود را افزایش دهد. تهاجم نفولبرال و محافظه‌کاری جدید، تنها بیان ایدئولوژیک این تهاجم اجتماعی و اقتصادی است.

اکثریت بزرگی از رهبری احزاب توده‌ای که مدعی سوسیالیسم بودند در مقابل این تهاجم سرمایه‌داری تسلیم شده‌اند، و سیاست ریاضت‌کشی را پذیرفته‌اند، این واقعیت را در کشورهای متفاوتی می‌توان مشاهده کرد، در فرانسه، اسپانیا، هلند، سوئد، ونزوئلا و پرو. این امر افق دید طبقه کارگر را مغشوش کرده است، و اتخاذ سیلیست

بوروکراتیک تحت فشار مبارزات وسیع توده‌ای، نه به ابتکارات سیاسی در جهت سوسیالیسم بلکه به بازسازی سرمایه‌داری منجر شده است. همین امر در اتحاد شوروی سابق آغاز شده است.

استالینیسم و مارکسیسم

توده‌های مردم در اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق، از کشورهایی چون کامبوج می‌گذریم، هم اکنون دیکتاتوری استالینی و مابعداستالینی را با مارکسیسم و سوسیالیسم یکی می‌دانند، و همه را به یک سان رد می‌کنند. استالین یک میلیون کمونیست را به قتل رساند و میلیون‌ها کارگر و دهقان را سرکوب کرد.

این فجایع محصول مارکسیسم، سوسیالیسم یا انقلاب نبود، بلکه محصول ضدانقلاب خونین بود. ولی این یک حقیقت عینی و سنگینی است که بر سیاست بین‌المللی و واقعیت‌های اجتماعی فشار می‌آورد. بحران اعتبار سوسیالیسم تناقض اساسی وضعیت کنونی را توضیح می‌دهد، تحت شرایطی که توده‌ها در بسیاری از کشورها در مقیاسی عظیم‌تر از گذشته مبارزه می‌کنند.

از یک طرف، امپریالیسم و بورژوازی بین‌المللی قادر نیستند، مانند سال‌های 30 و آغاز دهه‌ی چهل در شهرهای بزرگ اروپا و ژاپن و بسیاری از کشورهای دیگر جنبش کارگری را درهم بشکنند. ولی، از طرف دیگر توده‌های کارگر هنوز آماده پذیرش یک راه‌حل نیستند و در اغتشاش کامل به سر می‌بریم که در آن هیچ یک از طبقات اجتماعی اصلی قادر به تامین پیروزی تاریخی خویش نیست. وظیفه اساسی سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها تلاش برای بازسازی اعتبار سوسیالیسم در خودآگاهی میلیون‌ها زن و مرد است. این تنها هنگامی میسر خواهد شد که نقطه آغاز حرکت ما نیازها و مطالبات بی‌واسطه این توده‌ها باشد. هر مدل آلترناتیو اقتصادی و سیاسی باید

این طرح‌ها را در بر داشته باشد، چنین طرح‌هایی باید به مشخص‌ترین و موثرترین شیوه‌ی توده مردم را برای مبارزه موفقیت‌آمیز جهت تامین نیازهای‌شان یاری رساند.

اهداف بی‌واسطه

ما این اهداف را می‌توانیم به شیوه‌های موثر صورت‌بندی کنیم: گرسنگی را از میان بردارید، به برهنگان لباس ببوشانید، بگذارید هر کس زندگی‌ی در خور شان یک انسان داشته باشد، زندگی آن‌ها را که به علت فقدان مراقبت پزشکی می‌میرند نجات دهید، بگذارید همه آزادانه به فرهنگ دسترسی داشته باشند و بی سواد را ریشه‌کن کنید، آزادی‌های دموکراتیک و حقوق بشر را به سراسر جهان گسترش دهید، و خشونت سرکوب‌گرانه را در هر شکل آن از میان بردارید.

این‌ها-هیچ کدام- نه آموزه‌های جزمی هستند و نه تخیلی، اگرچه توده‌های مردم آماده نیستند برای انقلاب سوسیالیستی مبارزه کنند، اما می‌توانند این اهداف را اگر به مشخص‌ترین شیوه‌ی ممکن فرموله شده باشند، به طور کامل بپذیرند. این‌ها می‌توانند به مبارزات گسترده‌تری در اشکال بسیار متنوع و با ترکیبات مختلف دامن بزنند. بدین دلیل ما باید تلاش کنیم این مطالبات را تا جایی که ممکن است مشخص کنیم، چه نوع تولید مواد غذایی میسر است؟ با کدام تکنولوژی کشاورزی؟ در کدام نقاط؟ چه موادی می‌توانند تولید شوند؟ در کدام مناطق و توسط کدام ملت‌ها در مقیاس بین-المللی؟ و از این قبیل.

ولی وقتی به بررسی شرایط لازم برای رسیدن به این اهداف بپردازیم، به این نتیجه می‌رسیم که چنین برنامه‌ای مستلزم تجدید توزیع رادیکال منابع موجود و تحول رادیکال نیروهای اجتماعی‌ی است که قدرت تصمیم‌گیری را در استفاده از این منابع دارند. ما باید متقاعد شویم توده‌ای که برای رسیدن به این اهداف مبارزه می‌کنند

وقتی که واقعیت‌ها این نتایج ضمنی را معرض نمایش می‌گذارند، مبارزه را رها نمی‌کنند.

در این جاست که جنبش سوسیالیستی با یک آزمون تاریخی روبه‌رو می‌شود: توانایی هدایت گسترده‌ترین مبارزات توده‌ای برای تامین مبرم‌ترین نیازهای جاری بشریت، بدون داشتن شرایط مقدماتی.

آیا این مدل آلترناتیو در جامعه‌ی امروز بدون داشتن هدف کوتاه یا میان مدت مبنی بر شرکت در قدرت یا کسب قدرت برای دوره‌ای کوتاه یا میان مدت ممکن است؟ من بر این باورم طرح مساله به این شیوه غلط است. روشن است که به هیچ وجه از مساله قدرت سیاسی نمی‌توان اجتناب کرد. ولی در مورد شکل مشخص مبارزه برای قدرت و بالاتر از همه، اشکال مشخص قدرت دولتی، نباید از قبل تصمیم‌گیری کرد. و مهم‌تر از هر چیز، صورت‌بندی اهداف مشخص و اشکال کوتاه مدت مبارزه که در سطح سیاسی قابل تحقق هستند.

اهداف و اشکال مبارزه باید فارغ از هر نوع پیش‌داوری سیاسی تعیین شود. سرمشق ما باید صورت‌بندی باشد که استاد تاکتیک ناپلئون بناپارت بیان کرد و لنین بارها و بارها آن را تکرار کرد: "به میدان جنگ می‌رویم، بعد خواهیم دید چه باید کرد".

جنبش بین‌المللی کارگری در دوران مبارزات وسیع توده‌ای‌اش برای دو هدف مرکزی: هشت ساعت کار در روز و حق رای عمومی به همین ترتیب عمل کرد.

وزن امپریالیسم

آیا امروز امپریالیسم، یا دقیق‌تر گفته شود امپریالیسم در اتحاد با سرمایه بزرگ نمی‌تواند تحقق این اهداف را در کشورهای امریکای لاتین متوقف کند؟ آیا امپریالیسم نمی‌تواند از جریان گردش سرمایه جلوگیری کرده و مانع انتقال تکنولوژی شود، حتی

بیش از آن چه که هم اکنون از طریق فشارهای نهادهایی چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی می‌کند؟

من بر این باورم که طرح پرسش‌هایی بدین شیوه ما را در دام گرفتار می‌کند. حقیقت این است که هیچ کس به این پرسش‌ها نمی‌تواند از قبل پاسخ بگوید. در تحلیل نهایی همه چیز به توازن نیروها بستگی دارد. این تعادل چیزی از قبل تعیین شده نیست و دایما در حال تغییر است. به علاوه مبارزه برای تحقق اهداف دقیق توسط فعالیت توده‌ای دقیقاً آن راهی است که به تغییر توازن نیروها به نفع کارگران و همه استثمارشوندگان و محرومان می‌انجامد.

نباید فراموش کرد که امپریالیسم دارد از یک بحران عمیق رهبری عبور می‌کند. امپریالیسم یانکی در حالی که برتری نظامی خود را تحکیم کرده است، برتری تکنولوژیک و مالی خود را از دست داده است. او دیگر نمی‌تواند امیال خود را به رقیب‌های اصلی خود امپریالیست‌های ژاپنی و آلمانی تحمیل کند. هم‌چنین نمی‌تواند واکنش احتمالی توده مردم در ایالات متحده یا در سطح بین‌المللی را تحت کنترل بگیرد. تحت چنین شرایطی، اشکال گوناگونی برای مبارزه موفقیت‌آمیز جهت توقف فوری پرداخت قروض خارجی امکان‌پذیر است. بسیار دور از تصور است که حکومت‌های امریکای لاتین مثل برزیل در صورت پیروزی حزب کارگر برزیل چنین کند، نمی‌توانیم واکنش امپریالیسم را از قبل پیش‌بینی کنیم. آن‌ها می‌توانند به تحریم اقتصادی متوسل شوند، ولی تحریم برزیل، پیشرفته‌ترین کشور امریکای لاتین، بسیار دشوارتر از تحریم کشورهای کوچک‌تر مثل کوبا- بگدریم از نیکارگوا- هست.

برزیل اما ظرفیت آن را دارد که با واکنش و تعرض سیاسی خود، یک برست-لیتوفسک سیاسی- اقتصادی بی‌آفریند و بسیاری از کشورها و مردم همه جهان را به داوری بخواند: آیا شما موافق اید که مردم ما مجازات شوند به خاطر آن که می‌خواهند

اجتماعی و سقوط شرایط کار در همه کشورها به وقوع خواهد پیوست، زیرا چندملیتی‌ها همیشه می‌توانند کشوری با سطح دست‌مزد پایین‌تر را مورد بهره‌کشی قرار دهند، تولید را به آن جا منتقل کنند، یا با تهدید به این اقدام جنبش کارگری را وادار به سازش کنند. در صورت دوم، حداقل امکان یک حرکت مارپیچی صعودی از افزایش آرام دست‌مزدها، افزایش حمایت اجتماعی در کشورهای کم‌تر توسعه یافته و کاهش تفاوت شرایط زندگی در جهت مثبت وجود خواهد داشت. واکنش محتمل دوم به هیچ وجه در مقابل توسعه اقتصادی یا ایجاد اشتغال در جهان سوم نیست. برعکس این متضمن مدل متفاوتی از توسعه است که بر پایه‌ی صدور کار ارزان قرار ندارد، بلکه بر رشد بازار ملی و تامین نیازهای اساسی مردم استوار است. مبارزه برای این واکنش انترناسیونالیستی به تعرض چندملیتی‌ها مستلزم به دست گرفتن ابتکار عمل فوری، مشخص و عمومی در سطح اتحادیه‌ها به ویژه بین نمایندگان، و اقدامات مستقل و رزمنده‌ی بدنه اتحادیه‌ها در تمام کارخانه‌هایی است که در جهان برای یک شرکت چندملیتی یا در یک شاخه صنعتی کار می‌کنند. این امر اکنون در مقیاسی کوچک اما به طور واقعی آغاز شده است، قرارداد تجارت آزاد امریکای شمالی، اقدامی به منظور تبدیل مکزیکو به یک ماکیلادورهای بزرگ (منطقه "اقتصاد آزاد" با دست‌مزد پایین) راه را برای این شکل مبارزه گشوده است و می‌تواند در مقابله با به اصطلاح "ابتکار امریکایی" به همه امریکای لاتین گسترش یابد.

جنبش‌های اجتماعی جدید

همراه با این وضعیت، (گسترش) آن چه که جنبش‌های اجتماعی جدید خوانده می‌شود نشان دهنده‌ی مصیبت‌های لایه‌های وسیع اجتماعی است که پویایی سرمایه‌داری اخیر آن‌ها را رها کرده است. این پویایی خطر آن را در بر دارد که لایه‌های مزبور به

گرسنگی، بیماری و تجاوز به حقوق بشر را از میان بردارند؟ پاسخ توده‌های کارگر جهان را از پیش نمی‌توان تعیین کرد، ممکن است پاسخی ناکافی باشد، می‌تواند هم مثبت باشد ولی این میدان مبارزه بزرگی است که می‌تواند اوضاع سیاسی جهان را دگرگون کند. می‌تواند منجر به دگرگونی بیش‌تر توازن قوا شود، می‌تواند سرنوشت بهتری را برای جهان رقم زند.

در روش‌شناسی پایه‌ای کارل مارکس، این از موضوعات اساسی است که: مبارزه برای سوسیالیسم به معنای تحمیل جزمی و فرقه‌گرایانه‌ی اهداف از قبل تعیین شده بر جنبش واقعی توده‌ها نیست، بلکه تنها بیان آگاهانه این جنبش است که از درون آن، عناصر اساسی جامعه‌ای نوین از بطن جامعه‌ی کهن می‌روید.

شرکت‌های چند ملیتی

این نظر مارکس را می‌توان در رابطه با مسایل مرکزی امروز نشان داد.

شرکت‌های چندملیتی هر چه بیش‌تر و بیش‌تر بر بخش‌های وسیع‌تری از بازار جهانی غلبه پیدا می‌کنند. این به معنای شکل کیفیتا عالی‌تری از تمرکز بین‌المللی سرمایه است. و به بین‌المللی شدن هر چه بیش‌تر مبارزه طبقاتی می‌انجامد. متأسفانه، بورژوازی بین‌المللی در این رابطه به مراتب همبسته‌تر و آماده‌تر از طبقه کارگر است. برای پاسخ به اقدامات شرکت‌های چندملیتی به طور اساسی تنها دو راه برای طبقه کارگر امکان‌پذیر است: یا باید به سیاست‌های حمایتی یا دفاع از به اصطلاح قدرت رقابت ملی عقب بنشیند، یعنی به سازش طبقاتی با کارفرمایان و حکومت‌های کشورهای خودی علیه ژاپنی‌ها، آلمانی‌ها، یا مکزیکی‌ها برخیزد، یا باید به همبستگی با کارگران همه کشورها علیه کل استثمارگران ملی و بین‌المللی روی آورد. در صورت اول، به طور اجتناب‌ناپذیری، یک حرکت مارپیچ نزولی از کاهش دست‌مزدها، حمایت

واقعیات غیرانسانی، عوارض غیرانسانی

این واقعیت غیرانسانی نتایج ایدئولوژیک و سیاسی غیرانسانی به وجود آورده است. در شمال شرقی برزیل، فقدان ویتامین در رژیم غذایی فقرا نسل جدیدی از انسان‌های کوتوله به وجود آورده، مردان و زنانی که تغییرات فیزیکی را از سر گذرانده که باعث کوتاه شدن 30 سانتی‌متر از قد آن‌ها نسبت به سایر مردم در همین کشور شده است. میلیون‌ها نفر از این تیره‌بختان وجود دارند که طبقه حاکم و نمایندگان آن‌ها را موش‌های انسانی می‌خوانند، با همه‌ی مفهوم غیرانسانی که در آن نهفته است این نوع اصطلاحات بقایای چیزی را نشان می‌دهد که نازی‌ها پرورده‌اند.

با بازسازی تدریجی سرمایه‌داری در اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق هر نوع بربریت و واپس‌ماندگی اجتماعی در حال تجدید تولید است. خصوصی کردن بنگاه‌های عظیم می‌تواند به بیکاری 35-40 میلیون نفر و سقوط 30% دست‌مزد کارگران منجر شود.

سوسیالیسم می‌تواند بار دیگر اعتبار و ارزش خود را باز یابد. اگر آمادگی آن را داشته باشد که هویت خود را با مبارزه علیه این تهدید به طور کامل درهم آمیزد، این امر مستلزم سه شرط است:

نخستین باید حمایت خود را برای مبارزه اجتماعی مردم به هدف سیاسی معینی معطوف ساخته و همواره بدون قید و شرط با توده‌ها در همه مبارزات آن‌ها شرکت کنید.

دوم آن که ما باید میان توده‌ها به تبلیغ و آموزش یک مدل عام سوسیالیستی بپردازیم که تجارب و اشکال جدید آگاهی درده‌های اخیر در آن مورد توجه قرار داده شده باشد.

طور روزافزونی سیاست‌زدایی شده و یک پایه‌ی اجتماعی برای حملات دست راستی از جمله نئوفاشیستی - علیه آزادی‌های دموکراتیک تشکیل دهند. هر سیاستی مبتنی بر صلح اجتماعی یا توافق واقع‌گرایانه کاذب با بورژوازی این تصور را ایجاد می‌کند که گویا هیچ شق سیاسی دیگری به طور اساسی وجود ندارد، و از این رو (این سیاست) خطر را تشدید می‌کند. بدین جهت برای جنبش طبقه کارگر تثبیت اتحاد ساختاری با مادون طبقات، با کسانی که سازمان نیافته‌اند، و کمک به آن‌ها برای این که سازمان یابند، از خود دفاع کنند و به حیثیت و امید دست یابند، امری حیاتی است.

این اقدامات باید به شیوه‌های غیرجزمی تحقق یابد، نباید وانمود کنیم که همه پاسخ‌ها در اختیار ماست. ساختمان سوسیالیسم آزمایشگاه عظیم از تجارب نوین است که هنوز تعریف نشده است. ما باید از عمل بیاموزیم، به ویژه از خود توده‌ها، بدین دلیل باید راه گفتگو و مباحثه برادرانه را با کل چپ باز بگذاریم، در حالی که هر کس قویا از اصول خود، جریان خود و سازمان خود دفاع می‌کند.

در مفهومی وسیع باید در نظر بگیریم خطرات جهان امروز دراماتیک هستند: مساله به معنای واقعی، امکان تداوم حیات فیزیک بشریت است. گرسنگی، بیماری‌های واگیردار، قدرت هسته‌ای، خرابی محیط زیست، همه این واقعیات اساسی نظم جهانی سرمایه‌داری نو و کهنه است. در جهان سوم، سالیانه 16 میلیون کودک از گرسنگی و بیماری - های درمان‌پذیر می‌میرند. این برابر است با 25% تلفات جنگ جهانی دوم، شامل هیروشیما و آشویتس. به عبارت دیگر هر چهار سال یک جنگ جهانی علیه کودکان صورت می‌پذیرد. این واقعیت امپریالیسم و سرمایه‌داری امروز است.

ما باید از مدلی از سوسیالیسم دفاع کنیم که در تمام حوزه‌های زندگی به طور کامل رهایی‌بخش باشد. این سوسیالیسم باید خودگردان، فمینیست، حافظ محیط زیست، صلح‌طلب، رادیکال و پلورالیست باشد، باید دموکراسی را کیفیتاً گسترش دهد. انترناسیونالیست و پلورالیست باشد- از جمله در زمینه‌ی نظام چند حزبی.

ولی این یک امر اساسی است که سوسیالیسم باید به رهایی تولیدکنندگان مستقیم منجر شود و این امکان‌پذیر نیست مگر از طریق نابودی روزافزون تقسیم کار بین کسانی که تولید می‌کنند و آن‌ها که اداره می‌کنند.

کنترل تولیدکنندگان

تولیدکنندگان باید بر آن چه تولید می‌کنند قدرت تصمیم‌گیری واقعی داشته باشند و بهترین بخش محصولات اجتماعی را دریافت کنند. این قدرت باید به شیوه‌ای کاملاً دموکراتیک اعمال شود، یعنی باید بیان‌گر خواست‌های واقعی توده‌ها باشد. این امر بدون پلورالیسم حزبی و امکان انتخاب توده‌ها بین انواع مشخص و متنوع برنامه‌ریزی اقتصادی مرکزی غیرممکن است. هم‌چنین این امر بدون کاهش واقعی فشار کار روزانه و هفتگی محال است. همه کم و بیش در مورد افزایش فساد و جنایت در جامعه بورژوازی و جوامع مابعدسرمایه‌داری در حال زوال توافق دارند. امید بستن به اخلاقی شدن جامعه مدنی و دولت، بدون تقیل رادیکال ارزش پول و اقتصاد بازار، امری تخیلی و غیرواقعی است. نمی‌توان به دفاع از یک دیدگاه منسجم سوسیالیستی برخاست بدون آن که به طور نظام‌یافته با خودپرستی و تلاش برای کسب هر چه بیش‌تر بدون توجه به عواقب اجتماعی آن مقابله کرد. باید برای همبستگی و هم‌کاری تقدم قایل شد. و این امر دقیقاً مستلزم کاهش اهمیت پول در جامعه است.

شرط سوم عبارت است از محکوم کردن تام و تمام انواع سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های قیم‌ماب، پدرسالار و اعمال روش‌های از بالا به پایین. ما باید خدمتی را که کارل مارکس به سیاست کرد منعکس و رواج دهیم: رهایی کارگران کار خود کارگران است و نمی‌تواند توسط دولت‌ها، حکومت‌ها، احزاب، رهبران یا متخصصانی از هر نوع تحقق یابد که گمان می‌رود خطاناپذیرند. همه این‌ها در راه مبارزه برای رهایی مفید یا حتی ضروری اند. ولی آن‌ها فقط می‌توانند به توده‌ها کمک کنند که خود را آزاد کنند، آن‌ها نمی‌توانند جانشین توده‌ها باشند. خوشبخت کردن مردم علی‌رغم باور خودشان نه تنها غیراخلاقی بلکه غیرعملی هم هست. این یکی از درس‌های اساسی است که باید از سقوط دیکتاتوری‌های بوروکراتیک اروپای شرقی و اتحاد شوروی سوسیالیستی آموخت. عمل سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها باید در انطباق کامل با اصول آن‌ها باشد. ما نباید هیچ نوع بیگانه‌سازی یا اقدام سرکوبه‌گرانه را به هر دلیل توجیه و تصدیق کنیم. ما باید در عمل آن چه را که کارل مارکس "حکم عاجل" می‌خواند تحقق ببخشیم: مبارزه علیه کلیه شرایطی که انسان را از خود بیگانه ساخته و خوار می‌دارد. اگر عمل ما با این حکم انطباق داشته باشد سوسیالیسم یک بار دیگر به نیروهای سیاسی نیرومندی تبدیل خواهد شد که شکست‌ناپذیر خواهد بود.